

مارسل رایش رانیتسکی مشهورترین و پرنفوذترین منتقد ادبی آلمان است. لقب «پاپ ادبیات» که سالهاست بدان ملقب است نه اغراقی بازیگوشانه که گویای جایگاه واقعی او در ادبیات پس از جنگ آلمان است. رایش رانیتسکی شهرتش را تنها مدیون عمق و گستردگی دانشش از ادبیات آلمان نیست. صراحت و دقت و تیزهوشی در کنار زبان ساده و نه ساده‌انگارانه و بیان روشن، مطالب و مباحث او را خواندنی و شنیدنی می‌کنند. اما احاطه‌ی او بر ادبیات جدید و قدیم آلمانی زبان امری است که حتا مخالفانش نیز به آن معترفند. رایش رانیتسکی از تبار یهودیان لهستان است. و گرچه اعتقادی به دین یهود نداشته و ندارد تعلقش به این قوم او را در خلال جنگ جهانی دوم همسرنوشت بیگناهانی کرد که جرمشان نه کردار و گفتار، که پیشینه و تاریخشان بود. او که پیش از جنگ در برلین به تحصیل مشغول بود مدتی را در گتوهای ورشو گذراند تا همچون دیگر «نجات یافتگان» تلخی و داغی را همه‌ی عمر با خود بکشد که یادگار جنایاتی است که نه تنها میلیونها کشته برجای گذاشت بلکه بار دیگر نشان داد که شقاوت و رذالت انسان حد و مرزی نمی‌شناسد. او که در سال ۱۹۴۳ موفق به فرار از گتو می‌شود به رغم درخواستهای بسیاری که او را به نوشتن خاطراتش تشویق می‌کردند به این دلیل که نمی‌خواست همه‌ی آن مصائب را یک‌بار دیگر با بازنوشتنشان تجربه کند سالها از این کار سرباز زد. تا عاقبت در سال ۱۹۹۳ تصمیم به این کار گرفت و نوشتن «زندگی من» را آغاز کرد. رایش رانیتسکی که بعد از جنگ در لهستان اقامت گزید از همان جوانی مشغول کار نقد و انتشار ادبیات آلمانی زبان شد. به همت و انتخاب او مجموعه‌های بسیاری با مقدمه و موخره‌های تحلیلی و تفسیری به چاپ رسیده است که شروع آنها به همان دوران اقامتش در لهستان و ابتدای دهه‌ی پنجاه بازمی‌گردد. او در اواخر دهه‌ی پنجاه به آلمان مهاجرت می‌کند و از همان ابتدای ورودش به عنوان منتقد ادبی در مطبوعات معتبر آلمان و در موسسات انتشاراتی صاحب نام مشغول به کار می‌شود.

«زندگی من» که در ماه اوت ۱۹۹۹ منتشر شد تنها در فاصله‌ی سه ماه به چاپ دهم رسید و تا آخر سال ۲۰۰۰ در صدر جدول کتابهای پرفروش مجله‌ی اشپیگل قرار داشت. این کتاب به پنج فصل تقسیم شده و هر فصل آن شامل شش تا یازده قسمت است که هر یک با عنوانی مشخص شده. اهمیت این کتاب لااقل از دو جنبه بسیار است: رایش رانیتسکی نوجوانی و جوانی خود را در دوران شکل‌گیری و به قدرت رسیدن فاشیسم سپری کرده است و نه تنها ناظر روی کار آمدن نازیها بلکه قربانی و شاهد فجایع و مصائبی است که بر او و بسیاری دیگر رفته است. به این دلیل خاطرات او حاوی گوشه‌هایی از تاریخ معاصر اروپا و شکل‌گیری و پی‌آمدهای حکومتی است که نکبتش از مرزهای اروپا بسیار فراتر رفت.

از سوی دیگر رایش رانیتسکی در همه‌ی جریانهای ادبی پس از جنگ در آلمان فعال بوده و یکی از محورهای حیات فرهنگی در آلمان پس از جنگ محسوب می‌شود. از این رهگذر خاطرات او در حقیقت بخش قابل توجهی از تاریخ ادبیات معاصر آلمان را دربردارد. بخشی که در ادامه می‌خوانید چهارمین قسمت از فصل سوم کتاب است و می‌تواند تا حدودی معرف هر دو جنبه‌ی کتاب نیز باشد.

«زندگی من» که مانند دیگر آثار نویسنده‌اش به مدد نثر شفاف و بیان صریح اثری جذاب و خواندنی است، به رغم حجمش بیش از ۵۵۰ صفحه بری از حاشیه‌رویها و روده‌درازیهایی است که در این گونه کتابها کم پیش نمی‌آید. خواندن این کتاب تورق ادبیات معاصر آلمانی زبان و سرکشی به زوایای تاریک گذران دشوار سالهای جنگ است. این کتاب حکایت شور و شیفگی نیز هست. رایش رانیتسکی در این اثر آنچه را که همیشه بوده به نمایش می‌گذارد؛ مسحور و مفتون ادبیات.

رایش رانیتسکی مانند هر منتقد دیگری، به ویژه در میان اهل قلم، مخالف و دشمن کم ندارد. این امر، گذشته از طبیعت کار نقد و داوری، بی‌تردید به شیوه‌ی برخورد او که گاه کوبنده و ویرانگر و تند است نیز مربوط می‌شود. اما برای لذت بردن از این کتاب نه همدلی با نویسنده‌اش ضروری است و نه حتا موافق بودن با نقطه نظرات و دیدگاه ادبی او.

«زندگی من» شاید بتواند زمینه‌ی آشنایی بیشتری با ادبیات آلمانی‌زبان را فراهم کند و تعداد دیگری از نویسندگان این گوشه از جهان را، گیرم تنها به اشاره، بشناساند.. ترجمه‌ی بخش چهارم از فصل سوم این کتاب را در بخش ترجمه‌های همین سایت می‌خوانید.